

بیتوته

به دعوت و همت  
خانه اخلاق پژوهان جوان برگزار می‌گردد:

# فلسفه اخلاق کارگاه

آیا ادراک حسی می‌تواند منشأ معرفت اخلاقی باشد؟



جناب آقای دکتر  
یانسر پوراسماعیل  
پژوهشگر در پژوهشگاه IPM

زمان: شنبه ۲۳ دی ماه. ساعت ۱۸

مکان: قم. بلوار محمدامین (ص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

عضو سامانه پیامک ما شوید ۱۰۰۰۲۵۳۲۹۴۲۷۷۰

کارگاه ۴۰ فلسفه اخلاق

آیا ادراک حسی می‌تواند منشأ

معرفت اخلاقی باشد؟

دکتر یانسر پوراسماعیل

شنبه ۲۳ دی ماه ۱۳۹۶

به قلم: مریم کلافتی

[www.Telegram.me/EthicsHouse](https://www.Telegram.me/EthicsHouse)

خانه اخلاق پژوهان جوان

[www.EthicsHouse.ir](http://www.EthicsHouse.ir)

موضوع امروز بررسی این سوال است که آیا ادراک حسی می‌تواند منشأ معرفت اخلاقی باشد؟ در اینجا قصد داریم چند دیدگاه از دو دانشمند مختلف مطرح کنیم و سپس آن‌ها را با هم مقایسه کنیم و در نهایت به بررسی اشکالات وارده بر این دیدگاه‌ها بپردازیم.

می‌خواهم یکی از کارهای متعدد سارا مک‌گرث<sup>1</sup> در زمینه ادراک حسی را کم و بیش ارائه بدهم. استدلالی که مک‌گرث می‌کند یک اصطلاح معرفت‌شناختی است، که نشان می‌دهد ما می‌توانیم امور اخلاقی را ادراک کنیم. یکی از مسائلی که با شنیدن این بحث به نظر می‌رسد این است که ما رنگ و شکل را ادراک می‌کنیم ولی ادراک اخلاقی یعنی چه؟ درستی و نادرستی چیزی را ادراک کنیم یعنی چه؟ این خیلی تمرکز اصلی بحث من نیست، گرچه کم و بیش وقتی به اصل مطلب می‌رسیم، اشاراتی می‌کنم. رفع استبعاد از بحث می‌کنیم که خیلی هم بعید نیست اخلاق را ادراک کنیم.

یک بحث این است که آیا ما معرفت اخلاقی داریم یا نه؟ ما در این باره بحث نخواهیم کرد گرچه یک سری نکاتی را در انتها خواهیم گفت که کل بحث در مورد آن چه پیامدهایی خواهد داشت. بحث اصلی این است که فرض کنیم ما معرفت اخلاقی داریم. بر فرض اینکه ما می‌توانیم به امور اخلاقی معرفت داشته باشیم. اینکه مثلاً بتوانیم بگوییم من می‌دانم این کار نادرست است. به نظر فرض خیلی بعیدی نیست چون ما درباره خیلی موارد می‌توانیم ادعا کنیم که می‌دانیم درست یا نادرست است. این ادعای معرفت به صورت شهودی در بین آدم‌ها در کارهای روزمره‌شان مرسوم است. گرچه ممکن است در این زمینه اختلاف نظر هم داشته باشند. اما با فرض اینکه معرفت اخلاقی به این صورت داشته باشیم، سوال این است که این معرفت از چه راهی به دست می‌آید؟ یک ضرب‌المثل معروفی بین فیلسوفان می‌گوید *modus tollens* یک فیلسوف، *modus ponens* یک فیلسوف دیگر است (رفع تالی و وضع مقدم)؛ مثلاً اگر شما بگویید  $p \rightarrow q$  (اگر  $p$  آنگاه  $q$ )؛ فیلسوفی ممکن است بگوید  $p$  که درست است،  $q$  هم درست

---

1. Sarah McGrath.

است. فیلسوف دیگر می تواند بگوید نه،  $q$  نادرست است، پس  $p$  هم نادرست است. اینجا ما یک شرطی داریم. اگر ما معرفت اخلاقی داشته باشیم، این معرفت از مسیر  $S$  به دست می آید. فیلسوفی ممکن است استدلال کند ما که معرفت داریم، شهود هم هست، پس حتماً باید مسیری برای کسب این معرفت پیدا شود. اما فیلسوفی ممکن است بگوید هیچ مسیری برای معرفت اخلاقی نیست، مقدمه اش هم غلط است و ما اصلاً معرفت اخلاقی نداریم.

---

اولین دیدگاه متعلق به هارمن می باشد. هارمن می گوید اگر قرار است ما معرفت اخلاقی داشته باشیم، تنها راه رسیدن به آن استنتاج به بهترین تبیین می باشد. هارمن می گوید شاید تنها گزینه ای که برای تبیینش ما باید به معرفت اخلاقی متوسل بشویم، احکام اخلاقی، قضاوت های اخلاقی یا داوریه های اخلاقی است که ما به طور روزمره در زندگی صورت می دهیم.

---

این کاری است که کسانی مانند هارمن<sup>2</sup>، کم و بیش انجام داده اند. هارمن می گوید اگر قرار است معرفت اخلاقی داشته باشیم، باید از یک منبع باشد و تنها منبع هم، استنتاج از طریق بهترین تبیین، یعنی همان (Inference the best explanation) IBE است و چون از این طریق نمی شود نسبت به امور اخلاقی معرفت به دست آورد، پس ما اصلاً معرفت نداریم. این استدلالی است که هارمن می کند. منتها اصطلاح نهایی هارمن برای ما مهم نیست، چیزی که مهم است این است که استدلال هارمن یک پیش فرض دارد. و آن این است که اگر قرار باشد ما معرفت اخلاقی داشته باشیم، منبع ما برای معرفت اخلاقی، استنتاج به بهترین تبیین است. استنتاج به بهترین تبیین، چیزی است که ما در زندگی روزمره هم انجام می دهیم. مثلاً فرض کنید شما وارد محل کارت ان می شوید، می بینید در اتاق همکاران باز است، از باز بودن در اتاق همکار چند فرضیه ممکن است درست باشد. یکی این است که همکاران قبل از شما به محل کار رسیده است. یک فرضیه این است که دزد آمده، و یا یک مدیر بالاتر برای سرکشی آمده است و چندین احتمال دیگر. از بین احتمالات موجود، بهترین تبیین این است که همکارم در اتاق نشسته است. پس در اینجا مجموع فرضیات را در نظر می گیرید و سپس بهترین را انتخاب می کنید. به این می گویند استنتاج به بهترین تبیین. هارمن می گوید اگر قرار است معرفت اخلاقی داشته باشیم، راهش استنتاج به بهترین تبیین است؟ ما برای تبیین چه چیزی معرفت اخلاقی را می توانیم استنتاج کنیم؟ هارمن می گوید شاید تنها گزینه ای که برای تبیینش باید به معرفت اخلاقی متوسل بشویم، احکام اخلاقی، قضاوت های اخلاقی یا داوریه های اخلاقی است که ما به طور روزمره در زندگی صورت می دهیم. مثلاً شما با دیده های مختلفی مواجه می شوید و رفتار

---

<sup>2</sup> Gilbert Harman

و عملکرد آدم‌ها را می‌بینید و راجع به آن‌ها قضاوت‌هایی انجام می‌دهید. باید تبیین کنیم که چرا آدم‌ها قضاوت‌های اخلاقی انجام می‌دهند. بهترین تبیین از نظر هارمن این است که بگوییم آدم‌ها معرفت اخلاقی دارند. آدم‌ها چون می‌دانند فلان چیز درست است برای همین است که قضاوت‌های اخلاقی می‌کنند. پس در واقع برای توضیح چرایی کار آدم‌ها باید متوسل بشویم به اینکه آدم‌ها می‌دانند فلان چیز درست یا نادرست است.

منتها هارمن اشکال می‌کند. یک مقدمه هارمن این است که تنها راه برای اینکه معرفت اخلاقی داشته باشیم این است که معرفت اخلاقی بهترین تبیین برای قضاوت‌های اخلاقی ما باشد. مقدمه بعدی این است که معرفت اخلاقی نمی‌تواند بهترین تبیین برای قضاوت‌های اخلاقی ما باشد، بنابراین تنها راهی که ما برای معرفت‌های اخلاقی داشتیم از بین می‌رود. ما هیچ راهی برای معرفت اخلاقی نداریم. نتیجه‌ای که هارمن می‌خواهد بگیرد این است که ما اصلاً معرفت اخلاقی نداریم.

اما استدلالش برای آن مقدمه که "معرفت اخلاقی بهترین تبیین برای قضاوت‌های اخلاقی نیست"، چیست؟ استدلالی که هارمن می‌کند این است که ما در علم، از طریق استنتاج بهترین تبیین معرفت را به دست می‌آوریم. مثلاً یک فیزیکدان یک سری پدیده‌ها را در اتاقک ابری می‌بیند، بهترین تبیین برای مشاهده آن پدیده‌ها این است که در اینجا پروتون وجود دارد. پس وجود پروتون بهترین تبیین برای پدیده‌های اتاقک ابری است. اما آیا برای قضاوت اخلاقی هم مسئله از همین سنخ است یا نه؟ چیزی که هارمن می‌گوید این است، در مثال قبل وجود پروتون برای صدق و کذب سخن دانشمند مهم است. ولی وجود واقعیت‌های اخلاقی برای قضاوت‌هایی که یک فرد می‌کند مهم نیست. چرا که ممکن است این قضاوت‌های اخلاقی مبتنی بر حساسیت‌های اخلاقی باشد که افراد دارند و کاملاً مربوط به امور ذهنی خودشان باشد. بنابراین هارمن می‌گوید ما از طریق استنتاج بهترین تبیین نمی‌توانیم به معرفت اخلاقی دست پیدا کنیم. شاید بهترین تبیین برای این سخن این باشد که ما قضاوت‌های اخلاقی انجام می‌دهیم چون یک سری حساسیت‌هایی در درون خودمان داریم.

ملاک‌هایی برای انتخاب بهترین تبیین وجود دارد. مثلاً اینکه کدام ساده‌تر است یا کدام به لحاظ وجودشناختی هویت کمتری دارد؟ اینها ملاک‌هایی هستند که نظریات را نسبت به هم برتری می‌دهند. این‌ها بدیهی نیستند. یکی از فرضیات این است که اگر شما با انواع کمتری از هویات بتوانید همه تبیینات را انجام بدهید کار بهتری کرده‌اید و جهان را پیچیده نکرده‌اید. مثلاً استدلالی که برای اصل سادگی می‌زنند این است که چون جهان خودش ساده است هرچه

نظریه شما ساختار ساده تری بر جهان مفروض بگیرد در نتیجه نظریه شما احتمالاً به حقیقت نزدیک تر است. مثلاً در همین بحث ما هارمن امور کمتری را در نظر می‌گیرد، واقعیت‌های اخلاقی را در نظر نمی‌گیرد که در جهان وجود داشته باشند، فقط می‌گوید این حالات روان‌شناسانه ما هستند که وجود دارد. می‌گوید حالات روانشناسی را همه می‌پذیرند، پس چیز اضافه‌ای نسبت به بقیه فرض نگرفته است. کسی که می‌گوید نه، واقعیت‌های اخلاقی دیگری هم علاوه بر این واقعیت‌ها وجود دارد که ما به آن‌ها معرفت داریم، این آدم هویت بیشتری را بر جهان مفروض گرفته است. هارمن می‌گوید بدون این اضافات هم می‌توان کار را پیش برد، پس تبیین من بهتر است.

روان‌شناسی به این معنا که بگوییم ما باور داریم یا نداریم. آدم‌ها باورهایی دارند. یک سری قضاوت‌هایی را در درون خودشان انجام می‌دهند، شما فقط همین را در نظر گرفته‌اید. این یک روان‌شناسی عامیانه است. اشکالی که مک گرث به هارمن می‌کند این است که این مورد، موردی نیست که بر اساس استنتاج به بهترین تبیین معنا بدهد. ما در دانش، مشاهده داریم. یک سری اتفاق‌هایی در اتاقک ابری رخ می‌دهد و ما بر اساس مشاهدات گفتیم که پروتون وجود دارد. پروتون مستقیم مشاهده نشده بلکه بر اساس واقعیت‌هایی که در سطح بالاتر رخ می‌دهد، آن را مفروض می‌گیریم. اما در بحث اخلاق آیا می‌توانیم به این صورت استنتاج به بهترین تبیین انجام بدهیم؟ شما می‌گویید من یک قضاوتی را صورت دادم و برای توضیح آن قضاوت می‌گویم پس من یک معرفت اخلاقی دارم. به نظر می‌رسد این قضیه برعکس است. من باید اول به امور اخلاقی معرفت داشته باشم بعد قضاوت کنم. اگر معرفت اخلاقی نباشد شما چطور می‌توانید قضاوت کنید. اگر ما بدون معرفت، قضاوت و حکم کنیم، این حکم، یا حدس است یا مبتنی بر احساسات اولیه انسان. البته ما به چنین چیزی حکم نمی‌گوییم. حکم باید بر اساس شواهدی باشد و قاضی به یک معرفتی رسیده باشد بعد حکم کند. مک گرث می‌گوید همین که قضاوت صورت می‌گیرد معلول معرفت است نه علت معرفت. هارمن مسیر را برعکس می‌رود و می‌گوید قضاوت صورت گرفته پس همین علت این است که معرفت

هم دارد. یعنی در واقع هارمن می‌خواهد بگوید راه رسیدن به معرفت اخلاقی، قضاوت آدم‌ها است. این که آدم‌ها قضاوت می‌کنند پس می‌فهمیم که معرفت اخلاقی هم وجود دارد، و امور اخلاقی وجو دارند، پس به امور اخلاقی معرفت پیدا می‌کنیم.

شما از طریق قضاوت، می‌خواهید به معرفت دست پیدا کنید؟ آدم‌ها که قضاوت می‌کنند معرفت دارند یا ندارند؟ اگر معرفت دارند از چه راهی حاصل شده است؟ اگر تصادفاً این قضاوت درست باشد، معرفت است. ما دسترسی به صدق نداریم. در تعریف معرفت‌شناسی گفته می‌شود صدق یک مؤلفه برون‌گرایانه معرفت است نه مؤلفه درون‌گرایانه.

درون‌گرایانه نیست چرا که از درون به صدق دسترسی ندارید ولی اگر فی‌الواقع این درست باشد، باور موجه شما را تبدیل به معرفت می‌کند. یک دیدگاه برای چرایی قضاوت‌ها و معرفت اخلاقی ما این است که ما شهودهای اخلاقی داریم، و بر اساس این شهودها می‌بینیم چیزی درست یا نادرست است. این دیدگاهی است که رابرت آئودی<sup>3</sup> یکی از طرفداران معروفش است. اگر ما واقعیتی به نام شهود داشته باشیم که محدود به اخلاق باشد یا چیز دیگری هم علاوه بر اخلاق در بر بگیرد و آن faculty قابل اعتماد باشد و ما را به حقیقت

---

اشکال که در سخن هارمن وجود دارد این است که وجود واقعیت‌های اخلاقی برای قضاوت‌هایی که بک فرد می‌کند مهم نیست. چرا که ممکن است این قضاوت‌های اخلاقی مبتنی بر حساسیت‌های اخلاقی باشد که افراد دارند و کاملاً مربوط به امور ذهنی خودشان باشد. بنابراین هارمن می‌گوید ما از طریق استنتاج بهترین تبیین نمی‌توانیم به معرفت اخلاقی دست پیدا کنیم. شاید بهترین تبیین برای این سخن این باشد که ما قضاوت‌های اخلاقی انجام می‌دهیم چون یک سری حساسیت‌هایی در درون خودمان داریم.

---

در حیطه خاصی برساند، توجیه انجام می‌شود و به ما معرفت هم خواهد داد. قضاوت اخلاقی حکمی است که بر درستی یا نادرستی چیزی می‌دهید. چنین حکمی پیش‌فرض بر این است که شما از قبل بدانید که چیزی درست است یا نه؟ قضاوت، یک قضیه معقول صرف یا یک گزاره انتزاعی صرف نیست. وقتی می‌گوییم قضاوت، یعنی شما این حکم را صادر هم کردید. یک چیزی که به فعلیت رسیده و بیان شده است. آن گزاره یک هویت انتزاعی است که در یک جای عالم هست حتی اگر کسی به آن دسترسی نداشته باشد. باور و قضاوت تقریباً مشابه هم هستند. باور یکی از مولفه‌های معرفت اخلاقی است. اگر آن باور موجه باشد معرفت می‌شود. حکم این است که شما باورتان را بیان

---

<sup>3</sup> Robert N. Audi.



کنید. حکم، اظهار یک باور و گزاره است. هارمن می گوید p شاهی (evidence) است بر q، به خاطر اینکه q، p را تبیین می کند. در تبیین، یک نوع علیت هم موجود است. وقتی چیزی چیز دیگری را تبیین می کند، بر اساسی علت و مبنای علی آن هم هست. قضاوت، شاهی برای معرفت اخلاقی است. چرا که معرفت اخلاقی قضاوت را تبیین می کند. برای اینکه توضیح دهیم چرا من چنین قضاوت های ساده ای می کنم، می گویم من معرفت اخلاقی داشته ام. به همین دلیل قضاوت، شاهی بر معرفت می شود. این مسیر هارمن است.

تامسون<sup>4</sup> که در مبحث سقط جنین هم مقالات مهمی نوشته است، می گوید مسیری که برای پیدا کردن منبع معرفت اخلاقی دنبال می کنیم باید برعکس این باشد. مثلاً شما دوستان را می بینید که در عرض نیم ساعت ده عدد همبرگر می خورد. شما می گوید این آدم امشب مریض خواهد شد. اینجا شما از طریق مشاهده اینکه دوستان ده عدد همبرگر را با هم خورد، استنتاج می کنید که او مریض خواهد شد.

خوردن ده عدد همبرگر مبنای تبیینی مریض شدن است. در این مثال رابطه توجیهی چه گونه است؟ مسیر مانند قبل است. چیزی که evidence ما است، خودش مبنای علی ما هم هست. در مورد امور اخلاقی هم تامسون می خواهد چنین چیزی را بگوید. می گوید ادمی یک قضاوت

---

**دیدگاه دوم مربوط به تامسون می باشد. تامسون می گوید منبع معرفت اخلاقی، یک سری امور ناخلاقه می باشد. تامسون می گوید اصل ضروری برای رسیدن به معرفت اخلاقی این است که فرد یک سری اصول را به صورت پیشینه بداند.**

---

اخلاقی صورت می دهد، این قضاوت، مبنایی دارد که یک سری امور نا اخلاقی هستند. اموری که ربطی به اخلاق ندارند. و توضیح می دهند که چرا قضاوت اخلاقی انجام داده اند و خودشان هم شاهد بر امور اخلاقی هستند. به عنوان مثال فرض کنید شما یک اصل پیامد گرایانه را در اخلاق قبول داشته باشید. بگوئید هر چیزی که خیر کل اجتماع را بیشتر می کند، خوب است. در واقع منبع معرفت اخلاقی ما امور نا اخلاقی هستند. رابطه در مثال همبرگر، کاملاً علی است ولی در اینجا نمی توانیم بگوئیم علت است، این یک رابطه تقویم بخش است. به این معنا که بخشی از ماهیتش است. رابطه تقویم از علیت قوی تر است. تامسون می گوید ما به فرضیات اخلاقی معرفت داریم، منظورش از فرضیات، قضاوت به صورت جزئی در یک عمل جزئی است. به طور کلی صحبت نمی کنیم. از طریق اینکه آن ها را از طریق امور نا اخلاقی استنتاج می کنیم. نسبت مشاهدات با آن فرضیات این است که از لحاظ متافیزیکی به آن ها ضرورت

---

<sup>4</sup> Judith Jarvis Thomson

می‌بخشد. امور نااخلاقی، مشاهدات ما هستند. فرض کنید کسی به دوستش قول می‌دهد به او موز بدهد علی‌رغم اینکه هزینه‌اش بالاست، و می‌توانست به آن قول عمل نکند، ولی موز را به دوستش داد. اینکه شما برای کسی کاری بکنید بدون اینکه مجبور باشید، عمل خوبی است. می‌گویند بین این دو یک رابطه ضروری وجود دارد و شهودی هم نیست. چیزی که مد نظر تامسون است این است که ما یک سری اصول اخلاقی داریم که به نظر می‌رسد همیشه درست هستند از جمله وفای به عهد. این سخن مانند سخن راس است. البته راس از طریق شهود می‌گوید این‌ها درست هستند ولی تامسون می‌گوید این‌ها ضرورت متافیزیکی دارند. یعنی رابطه‌شان با درستی اخلاقی، یک رابطه متافیزیکی است. مثلاً فرض کنید در این لیوان، آب وجود دارد. این یک گزاره است. گزاره بعدی این است که در این لیوان اتم‌های اکسیژن وجود دارد. در اینجا رابطه ضروری بینشان وجود دارد اگر سخنان کریپکی<sup>5</sup> درست باشد، بالاخره آب همان اتم‌های اکسیژن است. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، این وسط یک اصل ضروری ساز داریم. من می‌دانم که در این لیوان آب هست، آیا من مستقیم می‌توانم به این معرفت برسیم؟ من باید چیز دیگری هم بدانم و آن این است که آب متشکل از اتم‌های اکسیژن است. اگر این اصل رابط را ندانم به نتیجه ای نمی‌رسیم. اینجا هم همین است. شما صرف اینکه یک سری مشاهده نااخلاقی داشته باشید نمی‌توانید نتیجه بگیرید که این کار درست است یا نادرست. اصل رابطی هم احتیاج دارید. آن اصل رابط این است که هرگاه کسی آن اصل را برآورده کرد، کارش درست است. اصل بحث این است شما به این اصل رابط از کجا معرفت پیدا می‌کنید؟ تامسون بحث را در یک سری موارد خاص برده است. تامسون جوابش این است که شما معرفت اخلاقی دارید، در صورتی که یک سری از اصول را به صورت پیشینی بدانید، چرا که اینها یک سری اصول ضروری هستند. در رابطه بین اصل نااخلاقی و حکم اخلاقی چون رابطه، ضروری هست، پس شما یک معرفت پیشینی به آن دارید. معرفت ماقبل تجربی به آن دارید. این معرفت تجربی به علاوه مشاهدات تجربی شما دست به دست هم می‌دهند تا شما در موردی خاص معرفت اخلاقی پیدا کنید.

بنابراین تامسون پیشنهادش این است که استنتاج ما از یک سری اصول اخلاقی است که به صورت پیشینی می‌دانیم، به علاوه که این‌ها را مشاهده هم کرده‌ایم. از جمع این دو مورد با هم به امور اخلاقی می‌رسیم. مثلاً شما به صورت پیشینی می‌دانید هرکاری که خیر اجتماع را افزایش بدهد، درست است. و دیدید در این مورد خاص کار فلان آدم، خیر اجتماع را افزایش داد، بنابراین شما معرفت پیدا می‌کنید کار او در یک مورد خاص کار درستی است. این بهتر

---

<sup>5</sup> Saul Aaron Kripke



از پیشنهاد قبلی است. منظور از پیشینی، چیزی شبیه مفهومی است. شما مفهوم بیشینه‌ساز خیر اجتماع را داشته باشید و مفهوم درست اخلاقی را هم داشته باشید، اینها یک ارتباط مفهومی با هم دارند. امور پیشینی مثل  $2+2=4$ . شما همین که مفهومی از دو و مفهومی از جمع کردن داشته باشید کافی است برای این که به این نتیجه برسید. همین مفاهیمی که در اختیار شماست کافی است تا شما به معرفت برسید. تاسون هم شبیه همین را می‌گوید. او می‌گوید شما همین که مفهومی از بیشینه کردن خیر اجتماع و مفهومی از درستی اخلاقی داشته باشید، می‌بینید که بین اینها یک ارتباط مفهومی است.

اشکالی به او وارد می‌شود. همان مثال خود تاسون را فرض کنید که علی به وعده‌ای که به حسن داده بود عمل کرد و علی رغم سختی‌ها و دشواری‌هایی که از هر لحاظ برایش داشت، به او موز داد. این چرا باید ما را به مفهوم درستی اخلاقی برساند؟ اگر علی آن موز را از کسی دزدیده باشد بعد آن را به حسن بدهد، آن وقت چه طور؟ شما باید قیدی اضافه کنید که علی نباید آن را دزدیده باشد. اگر مثلاً به نیت یک عمل مجرمانه آن را به حسن داده باشد، که حسن برود با آن کار خلافی بکند، در این صورت آیا باز هم شما می‌گویید درست است؟ پس شما باید تعداد زیادی قید اضافه کنید تا توصیفی که این طرف می‌گذارید با امر اخلاقی، واقعا یک رابطه ضروری پیدا کند. بحث سر آن عمل جزیی است که انجام شده است. این عمل جزیی خاص، عمل درستی است یا نه؟ ما با توصیفات کار نداریم. راجع به آن‌ها ممکن است معرفت داشته باشیم یا نداشته باشیم ولی بحث ما سر این نیست. بحث ما سر معرفت به عمل جزیی خاصی است که همین الان روی داده است. ما راجع به این عمل می‌خواهیم قضاوت کنیم. آیا راجع به آن معرفت اخلاقی داریم یا نه؟ بعضی موارد از یک حیث خوب هستند و از حیث دیگر بد. مانند شجاعت داعش. از نظر شجاعت، عمل خوبی است ولی از حیث ظلم موجود در آن بد است. این کم و بیش شبیه دیدگاه راس می‌شود. یک جنبه‌های خوب‌سازی در عمل هست که آن را خوب می‌کند ولی باید ببینیم برآیند کلی عمل چیست؟ سوال ما نهایتاً درباره برآیند کلی هست.

تا اینجا سه دیدگاه را بررسی کردیم که به ما منابع معرفت اخلاقی را می‌دهند. یکی دیدگاه هارمن بود؛ که گفت شما استنتاج به بهترین تبیین می‌کنید، تبیین احکام اخلاقی. آدم‌ها قضاوت اخلاقی می‌کنند و بهترین تبیین برای این، آن است که آدم‌ها معرفت اخلاقی دارند. که گفتیم تقریباً مسیر را معکوس می‌رود.

دومین دیدگاه، دیدگاه اول تامسون بود؛ که معتقد است برای اینکه بگوییم معرفت اخلاقی داریم منبعش این است که معرفت خود را از مشاهدات نااخلاقی استخراج می‌کنیم. این هم به تنهایی کافی نیست چرا که صرف مشاهده به شما معرفت نمی‌دهد و باید رابطه مشاهدات با ویژگی‌های اخلاقی را هم بدانیم. دیدگاه سوم این بود که شما چنین معرفتی را از این طریق به دست می‌آورید که اولاً این‌ها را مشاهده می‌کنید، ثانیاً به خود این هم به طور پیشینی معرفت دارید. که گفتیم این هم دچار مشکل است. چرا که وقتی در یک مورد خاص بخواهید از مشاهدات غیر اخلاقی تان به این نتیجه برسید که یک عمل درست یا نه، باید انواع قیدها را در نظر بگیرید. اولاً معلوم نیست با این همه قید به

---

بعد از بررسی دیدگاه هارمن و تامسون، دیدگاه دیگری را عنوان می‌کنیم که کم‌وبیش مورد قبول تر است. و آن این است که ما از طریق ادراک حس معرفت به دست می‌آوریم. و این منبع دستیابی به معرفت نافه باقی منابع نمی‌باشد.

---

معرفت برسید، ثانیاً اگر هم به معرفت برسید اصلاً پیشینی نخواهد بود. پیشینی چیزی است که وقتی موضوع را به ذهن می‌آورید، به نتیجه برسید. مثلاً در ریاضیات حتی در پیچیده‌ترین فرمول‌ها هم رابطه ضروری بینشان هست ولی پیشینی واضحی نیستند. شما نمی‌توانید آن معرفت را در ذهن بیاورید. این هم مانند همین است. اگر خیلی

پیچیده بشود شما باز هم نمی‌توانید معرفت به دست بیاورید. راه حل‌مان پیشینی است ولی به این معنا نیست که بتوانیم به معرفت برسیم. پس ما اگر معرفت اخلاقی داشته باشیم، این معرفت را از چه راهی باید به دست بیاوریم؟

دیدگاهی که خود من هم کم‌وبیش به آن معتقد هستم این است که ما دست کم به بعضی از امور اخلاقی از طریق ادراک حسی معرفت پیدا می‌کنیم. معرفت ما از طریق ادراک امور اخلاقی است. ما معرفت اخلاقی را از طریق استنتاج از چیز دیگری به دست نمی‌آوریم بلکه مستقیم می‌بینیم که فلان چیز بد است. مثال معروف هارمن این بوده است که عده‌ای آدم غیرمتمدن در حال آتش زدن یک گربه هستند. شما تا می‌بینید می‌گویید این کار غلطی است. به نظر می‌رسد که به معنایی شما نادرستی این کار را می‌بینید، ادراک می‌کنید که این کار، کار نادرستی است. از چیز دیگری استنتاج نکرده‌اید. اینکه بگوییم معرفت اخلاقی را از ادراک حسی به دست می‌آوریم نافی باقی منابع معرفت نیست.

بعضی از معرفت‌ها پیچیده هستند. ما باید با ملاحظه چند چیز مختلف یک قضاوت اخلاقی صورت بدهیم که در این موارد، احتمالاً استنتاجی هم موجود است. این طور نیست که بگوییم هیچ معرفت اخلاقی از طریق استنتاج حاصل نمی‌شود، خیلی از مواقع مسائل انقدر پیچیده است که شما باید ۲۰ صفحه درباره‌اش بنویسید تا بعد به نتیجه برسید. ولی وقتی بحث بر سر منبع اولیه و پایه معرفت است، یعنی همان مرحله اولیه که شما به یک امور اخلاقی معرفت پیدا می‌کنید، باید بینیم آن از کجا می‌آید؟ مواردی که به قول شما پیچیده است، ممکن است موارد اجبار و اکراه باشد، مثلاً عناصر دیگری در کار باشد، در آن‌ها احتمالاً ما به استنتاج احتیاج خواهیم داشت برای اینکه سبک سنگینی بین مولفه‌های مختلف انجام بدهیم. در موارد پیچیده انسان تا همه مولفه‌ها را در نظر نگرفته است، باید قضاوت را معلق کند. ولی وقتی موردها خیلی ساده هستند، شما حس می‌کنید این کار غلط است و آن را از جایی استنتاج نمی‌کنید. این جزء پیش فرض‌های ما در معرفت‌شناسی است. ادراکی که از منابع معتبر برای به دست آوردن معرفت است. بحث ما بر سر موردهای خیلی ریز است. مثلاً شما وقتی یک عمل شرورانه را می‌بینید این عمل را فقط مورد قضاوت قرار می‌دهید. می‌خواهید حس اولیه‌ای که از این عمل می‌گیرید صادر کنید. ممکن است بعداً که اطلاعات بیشتری به دست بیاورید، نظر شما تغییر کند ولی آن قضاوت اولیه که انجام می‌دهید مبتنی بر ادراک حسی است.

بنابراین ادعا این است که دست کم بعضی از معرفت‌های اخلاقی ما مبتنی بر ادراک حسی است. اشکال اولیه این است که مگر امور اخلاقی قابل ادراک هستند؟ هیوم حیطه چیزهایی که می‌توانیم ادراک حسی کنیم را محدود کرده است. به عنوان مثال هیوم می‌گفت آیا می‌توانم علیت بین دو چیز را ادراک کنم؟ یا داده‌های حسی اولیه‌تان چه چیزهایی است؟ شما یک توپ می‌بینید، بعد یک توپ دیگر می‌بینید. حرکت این توپ‌ها را هم می‌بینید، در این میان علیت کجا است؟ چون چیزهایی که در ارتباط اولیه‌تان می‌بینید همین چیزها است. علیتی این وسط وجود ندارد که شما آن را ببینید. انسکوم<sup>۶</sup> در واکنش به هیوم می‌گوید اگر قرار است این گونه باشد، شما اصلاً چرا توپ را می‌بینید؟ شما یک چیز سفیدی می‌بینید که شکل خاصی دارد که نمی‌دانید چیست. اگر اینطور جلو بروید باید بگویید چیز، چرا که شکل هم مفهوم است و نمی‌دانید چیست. در نتیجه باید بگویید چیز مبهمی می‌بینم. حتی ادعای دیدن چیز خیلی ساده‌ای مثل توپ را هم نمی‌توانید بکنید. به هر حال شما برای ادراک کردن، نیاز دارید یک سری مفاهیم را بدانید، بعد بگویید آن چیز را ادراک می‌کنم. مثلاً وقتی می‌گویم گل را می‌بینم باید از قبل یک مفهومی از گل داشته

<sup>6</sup> Elizabeth Anscombe.

باشید. اینکه ما برای ادراک کردن بعضی چیزها نیاز داشته باشیم مفهومی از آن را بدانیم، منافاتی با ادراک آن‌ها ندارد. بر اساس حرف هیوم به نظر می‌رسد این حرف الزام نامعتبری برای این است که ما بتوانیم چیزها را ادراک کنیم. زیرا اگر این گونه باشد، خود توپ را هم نباید ادراک کنیم چرا که نیاز داریم از قبل، مفهومی از توپ داشته باشیم. اگر بگویید امر در ما پدیدار شد، خود پدیدار شدن مبهم است. اگر منظور پدیدار شدن حسی باشد، می‌شود همان ادراک حسی و اگر منظور پدیدار شدن عاطفی باشد و فقط عاطفه‌ای را در ما برانگیخته است، عاطفه نمی‌تواند منبع معرفت باشد.

اینکه می‌گوییم می‌توانیم امور اخلاقی را ادراک کنیم به این معنا نیست که یک اندام حسی متمایزی برای ادراک امور اخلاقی داریم. شما با اندام‌های حسی مختلفی می‌توانید امور اخلاقی را ادراک کنید. چه با شنیدن، دیدن، لمس کردن و... می‌توانید امور اخلاقی را ادراک کنید. منتها ادراک امور اخلاقی به آن معنا نیست که به عنوان مثال همانطور که رنگ را به عنوان یک ویژگی که بر روی سطح اشیا است، ادراک می‌کنید، همانگونه امور اخلاقی را ادراک کنید. برای توضیح این سخن دیدگاه‌های مختلفی هست. مثلاً یک دیدگاه که نزدیک‌ترین و قابل قبول‌ترین دیدگاه هم می‌تواند باشد این است که شما در واقع یک تناسب یا عدم تناسب را در کل موقعیت ادراک می‌کنید. احساس می‌کنید در این موقعیت چیزی سر جای خودش نیست. این بحث، بحثی است در ادراک حسی که آیا ما ویژگی‌های سطح بالاتر را ادراک می‌کنیم یا نه؟ این بحث مفصلی است. استدلال‌هایی شده است که ما می‌توانیم ویژگی‌های سطح بالاتر را هم ادراک کنیم. مثلاً ما می‌توانیم علیت را ادراک کنیم، یا ادمی که گیاه‌شناس است می‌تواند تفاوت خیلی ظریف موجود در انواع گیاهان را هم ادراک کند. از جمله ویژگی‌های سطح بالاتر، ویژگی‌های اخلاقی هستند که می‌توانیم آن‌ها را ادراک کنیم.

اما گاهی دیدگاه *moral perception* با یک دیدگاه ارسطویی خلط می‌شود. مقاله‌ای<sup>۷</sup> در مورد ادراک حسی است که واتکینز<sup>۸</sup> و جالی<sup>۹</sup> آن را نوشته‌اند، آن‌ها تقریباً یک حرف ارسطویی می‌زنند، می‌گویند که شما اگر در یک زمینه‌ای خیلی مهارت‌ورزی کنید و خبره بشوید، می‌توانید آن را ادراک حسی کنید. اگر ادراک حسی این باشد به ما

<sup>7</sup> Pollyanna Realism: Moral Perception and Moral Properties

<sup>8</sup> Michael Watkins

<sup>9</sup> Kelly Dean Jolley

معرفت اخلاقی نمی‌دهد. چرا که خودش مبتنی بر این است که شما یک مهارتی را از هر طریقی غیر از ادراک حسی داشته باشید. این راهی برای معرفت نیست، چون خودش معرفت را پیش فرض می‌گیرد.

بنابراین چیزی که ما احتیاج داریم این است که بگوییم ما از طریق ادراک حسی واقعیت‌های اخلاقی، معرفت اخلاقی داریم و این معرفت اخلاقی مبتنی بر هیچ شواهد یا منبع معرفتی دیگری نیست. با توجه به تمام چیزهایی که گفتیم می‌توانیم برای این دیدگاه استدلالی بنویسیم. مقدمه اول فرض است. فرض ما این است که معرفت اخلاقی داریم. مقدمه دوم این است که اگر معرفت اخلاقی مبتنی بر یک سری شواهد ناخلاقه متمایزی باشد، از سه حالت خارج نیست: یا استنتاج به بهترین تبیین است، یا استنتاج از طریق واقعیت‌های ناخلاقه است و یا اینکه استنتاج از واقعیت‌های ناخلاقه و یک سری شهود است؛ که هر سه حالت غلط است و مشکل دارد. دست کم کل معرفت ما را نمی‌توانند توضیح بدهند. بنابراین باید بخشی از معرفت ما مبتنی بر هیچ شواهدی نباشد، و بهترین گزینه برای اینکه مورد ادراک حسی است. ما امور اخلاقی را ادراک حسی می‌کنیم.

---

اینکه می‌گوییم می‌توانیم امور اخلاقه را ادراک کنیم به این معنا نیست که ما یک اندام حسی متمایزی برای ادراک امور اخلاقه داریم. شما با اندام‌های حسی مختلف می‌توانید امور اخلاقه را ادراک کنید. چه با شنیدن، دیدن، لمس کردن و... می‌توانید امور اخلاقه را ادراک کنید.

---

یک سری مثال‌هایی وجود دارد، مواردی که توضیح می‌دهند که در مواردی شما امور اخلاقی را حس می‌کنید که مبتنی بر هیچ استنتاجی نیست. مثلاً شما معتقدید اتانازی غلط است، یعنی بیماری که زجر می‌کشد را زودتر از موعد بکشید تا رنج بیشتری

نکشد. در بیمارستان مشغول کار می‌شوید و بیمارانی را می‌بینید که شرایط خیلی بدی دارند و خیلی زجر می‌کشند و از دکتر می‌خواهند آن‌ها را راحت کند و دکتر با یک آمپول این کار را انجام می‌دهد. شما انقدر این اتفاق را مشاهده می‌کنید که می‌گویید کار غلطی هم نیست. در این موارد شما هیچ استنتاجی نکرده‌اید، هیچ اصل اخلاقی‌تان عوض نشده است ولی با دیدن یک موقعیت به این نتیجه رسیده‌اید که این کار آنقدرها بد نیست. بهترین توضیح برای موارد بدون استنتاج و معرفت به اصل دیگری این است که ما آن‌ها را ادراک حسی می‌کنیم. در شهود، چیزی شبیه معرفت به امور ریاضی و منطقی است. در واقع معرفت عقلی صرف است. همان طور که شما از طریق شهود می‌فهمید که دو به علاوه دو می‌شود چهار، در اخلاق هم همین است، برای فهم درستی یا نادرستی چیزی، کافی است آن را در درون خود بررسی کنید. چیزی شبیه به ایده کانت است. در رابطه تجربه اخلاقی، انسان چیزهایی به مرور می‌بیند و کم کم

به نتیجه می‌رسد، این لزوماً با ادراک اخلاقی منافاتی ندارد. ادراک اخلاقی این نیست که شما در لحظه، درستی یا نادرستی چیزی را درک کنید. شما بعضی مواقع نسبت به بعضی چیزها کوری اخلاقی دارید، برای اینکه کم‌کم معرفت اخلاقی پیدا کنید باید چند تجربه مکرر داشته باشید تا بتوانید درک کنید و این منافاتی با ادراک حسی ندارد. ما در سطح پیشانظری می‌توانیم در این باره بحث کنیم. در بین مردم یک سری ادعاهای اخلاقی وجود دارد که می‌دانیم فلان چیز درست یا نادرست است و این را می‌خواهیم توضیح بدهیم. این بحثی است که همه نظریات می‌توانند در آن موضعی داشته باشند. به عنوان مثال آن کسی که پیامدگراست مجبور نیست حرف تامسون را بزند. یعنی بگوید ما معرفت شهودی به یک اصل پیامدگرایانه داریم و از طریق شهودی می‌توانیم به معرفت اخلاقی برسیم. مجبور نیست این حرف را بزند، می‌تواند بگوید ما ادراک اخلاقی داریم. در واقع بحثی که ما داشتیم، خنثی است. همه هم می‌توانند دیدگاه‌های مختلف را بپذیرند، و هم می‌توانند از طرح‌های خودشان استفاده کنند. ما چند نوع قضاوت اخلاقی داریم. یک قضاوت درباره شخصیت‌های اخلاقی آدم‌ها است که فضیلت‌گراها بیشتر در این قضاوت جای دارند. یک قضاوت راجع به درستی یا نادرستی عمل است. این عملی که انجام شده بدون توجه به شخصیت اخلاقی عامل. بحث ما هم در همین رابطه بود، قضاوت درباره درستی یا نادرستی خود عمل.